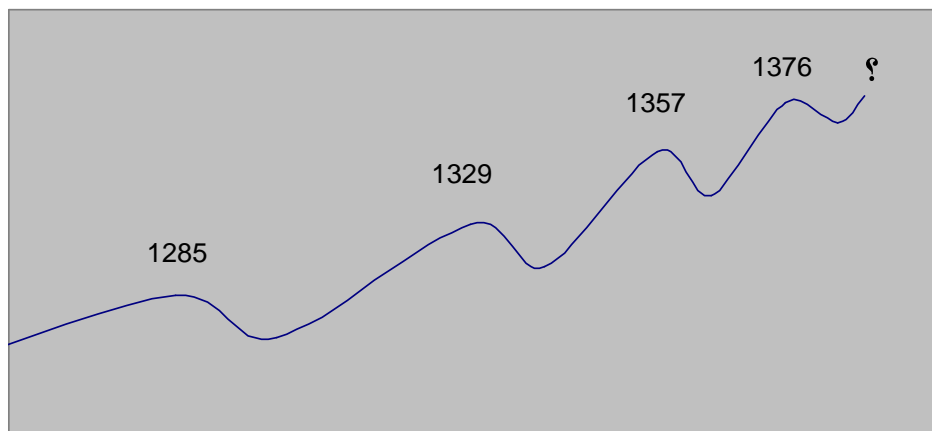


فراز و فرود جنبشهای معاصر ایران



قسمت اول مصاحبه

از حدود بیش از ۱۰۰ سال پیش تا کنون در ایران چهار جنبش یا موج اجتماعی داشته‌ایم. جنبش مشروطیت در سال ۱۲۸۵، جنبش ملی شدن نفت در سال ۱۳۲۹، انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و جنبش اصلاحات سال ۱۳۷۶. هر کدام از این جنبش‌ها چه ویژگی‌هایی داشته‌اند؟ به‌عنوان مثال هدف یا محور مطالبات چه بوده است؟ چه فشارهایی عاملان و رهبران این جنبش‌ها بوده و چه عللی موجب پیروزی و سپس توقف آنها شده است؟ نقش مذهب در این جنبش‌ها چه بوده است؟ آیا ما در این ۱۰۰ سال در یک دور و تسلسل گرفتار شده و متوقف مانده‌ایم یا با هر موج مقداری به پیش رفته‌ایم؟

دکتر یزدی: ابتدا باید توجه نمود که مسیر حرکت جنبش‌های اجتماعی بصورت یکنواخت و خطی نیست، بلکه مسیری زیگزاگی است که فراز و نشیب دارد، اما در کل ممکن است صعودی یا نزولی باشد.

سرآغاز فصل نوین تاریخ ایران، از شورش تنباکو شروع شد و محور اصلی آن، اعتراض علیه استعمار خارجی بود. انگیزه اصلی در این حرکت ملی، مبارزه با استیلای قدرت‌های خارجی از نوع جدید آن بوده است.

می‌دانیم که ایران بدلیل قرار گرفتن در یک منطقه جغرافیایی استراتژیک، دائماً در معرض تهاجم ملت‌ها و اقوام بیگانه نظیر رومی‌ها، یونانی‌ها، اعراب، مغول‌ها و افغان‌ها بوده و بسیاری از سلسله پادشاهان ایران، غیر ایرانی و از اقوام همسایه بوده‌اند. این تهاجمات موجب بروز احساس ضد سلطه بیگانه در ضمیر ناخودآگاه جمعی ملت ما شده است. آموزه‌های دینی ما، مبنی بر اینکه یهود و نصارا و مشرکین نباید بر مسلمین تسلط یابند، نیز این احساس ضدسلطه اجنبی را تقویت کرده است. بنابراین

در عمق فرهنگ ما که آمیخته‌ای از آموزه های دین و ملی است، عنصر ضد استیلاي خارجی خیلی قوی است.

بدین ترتیب اولین حرقه‌های جنبش بیداری در تاریخ معاصر ما از **شورش تنباکو** شروع شد. ولی چون استعمار جدید از طریق استبداد داخلی به ایران آمده بود، در عمل "استبداد داخلی" و "استیلاي خارجی و استعمار غربی" دو روی یک سکه شدند، لاجرم جنبش در محور ضد استعماری متوقف نشد و به ضد استبدادی، علیه استبداد ناصرالدین شاه ارتقاء پیدا کرد و کم کم انقلاب مشروطه شکل گرفت و پس از آن نیز جنبش‌های دیگر.

در انقلاب مشروطه بسیاری از حرکت‌ها غریزی و عاطفی بود. ضد استبدادی، ضد بیگانه بود، اما اشراف و آگاهی بر مکانیزم‌های ضد استعمار وجود نداشت. البته ما هم نباید توقعی بیش از این از آن دوره داشته باشیم. در زمان مشروطه جمعیت ایران ۱۰ میلیون نفر بود که ۸۰٪ آن روستایی و ایلات و ۱۵ تا ۲۰٪ آن شهری بوده است. در آن زمان تهران حدود ۲۰۰ هزار نفر جمعیت داشت و درصد خیلی کمی باسواد بودند. در روستاها و ایلات نیز، مردم عموماً بی سواد بودند و ایل یک ساختار شبه نظامی داشت. بنابراین بخش کوچکی از جمعیت متوجه خواسته‌ها بوده و با آگاهی پیش آمده بود. به خصوص وقتی روحانیت به حمایت از جنبش برخاست، توده‌های مردم هم تنها بدلیل نفوذ آنها و به دنباله روی از روحانیت آمدند. چنین حرکتی نمی‌توانسته است مسیر روبه رشد یکنواختی داشته باشد و ادامه پیدا کند، زیرا دارای زیربناهای لازم نبود. حتی برای بسیاری از نخبگان و خواص هم مفاهیمی مانند مشروطه، قانون و آزادی روشن نبوده است.

مثلاً شیخ فضل الله نوری از معنا و کارکرد قوه مقننه در یک نظام شورائی (پارلمانی) درک درستی نداشت و می‌گفت در اسلام برای همه چیز قانون وجود دارد و نیازی به مجلس قانون گذاری نداریم. این برداشت نادرستی از قوه مقننه بود. مجلس مقننه که احکام دینی وضع نمی‌کند. اگر می‌خواهیم بودجه‌ای برای کشور بنویسیم، در قرآن که نیست. دخل و خرج کشور و روابط سیاست خارجی که در کتاب خدا نیست. بنابراین می‌بینیم حتی بسیاری از خواص هم درک درستی از این مقولات نداشتند. آنهایی هم که می‌فهمیدند، از غرب گرفته بودند و تجربه ای خودجوش و بومی وجود نداشت. لاجرم این جنبش در نقطه‌ای باید فروکش می‌کرد.

نکته دیگر این که جنبش مشروطه نه می‌خواست و نه می‌توانست که نظام سلطنتی را از بین ببرد، بلکه می‌خواست قدرت مطلقه پادشاه را محدود کند. جنبش مشروطیت فاقد آن قدرت بود تا هر چه را که می‌خواهد به شاه تحمیل کند. از آن طرف، مستبدین هم آنقدر قدرت نداشتند تا جلوی مشروطه خواهان را بگیرند. بنابراین با هم یک نوع سازش کردند. نتیجه این سازش آن شد که در قانون اساسی مشروطه اصل ۲۴ را جوری نوشتند که هم شاه خیال کند، که حقوق او محفوظ است و هم مشروطه خواهان فکر کنند که مطابق خواسته آنهاست. لاجرم در برخی از اصول قانون اساسی مشروطه ابراهام و عبارات دوپهلو وجود داشت. هر زمان حضور نیروهای سیاسی مردمی کمرنگ می‌شد، شاه قانون را زیر پا می‌گذاشت و بر عکس آن، هر زمان نیروهای مردمی ابراز قدرت و وجود می‌کردند، شاه عقب نشینی می‌کرد.

**رهبران اصلی این جنبش چه اشخاص یا گروه‌هایی بودند و آیا بعد از پیروزی اولیه، به همکاری ادامه دادند؟**

در جنبش مشروطه سه گروه اصلی فعال بودند که عبارتند از محافظه کاران یا سنت گرایان و روحانیان، دوم روشنفکران لائیک و سوم روشنفکران دین گرا. قدرت و نفوذ این گروه ها متفاوت بود. اما در هر

حال همه بودند و به سهم خود، بطور مثبت یا منفی در فرایندها و رویدادها اثر می گذاشتند. درون هر یک از این گروه ها نیز روندهای متفاوت وجود داشت. متأسفانه پس از پیروزی بر مستبدین، اختلافات میان گروه ها بالا گرفت و نتوانستند به همکاری ادامه دهند.

**سوال: پس باید قبول کرد که جنبش مشروطه به اهداف خود نرسید و سپس جنبش ملی شدن آغاز شد.**

اینطور نیست که ما هیچ دستاوردی از مشروطه نداشتیم. دستاورد مشروطه آنقدر موثر بوده که رضاشاه در طول نزدیک به ۲۰ سال قدرت و حکومت نتوانست نظام پارلمانی را به کلی تعطیل کند. بعد از تبعید رضاشاه در شهریور ۲۰، در طی ۱۲ سال پس از آن، جنبش جدیدی پا گرفت. برخی از آرمانهای مشروطه مانند محدودیت قدرت شاه و جنبش علیه استعمار خارجی دوباره به صحنه آمد. این جنبش که ملی شدن نفت نام گرفت، با یک جهش بزرگ ملی و آگاهی همراه بود و در یک سطحی بالاتر از مشروطه شروع شد. ولی باز هم شرایط اجتماعی به گونه‌ای نبود که منحنی تغییرات مستمراً به سوی نهادینه شدن حاکمیت مردم پیش رود و صعود کند و در یک نقطه شکست. "چرا شکست؟"، سوالی است که باید به آن جواب داد. یکی از دلایل آن این است که حرکتهای سیاسی و اجتماعی موثر و پایدار و نهادینه شدن آنها، به تغییر در نگرش ها و رفتار مردم بستگی دارد. بدون تغییرات بنیادی مناسب در روحيات و خلیقات مردم، تغییرات سیاسی آسیب پذیرند. این یک آموزه قرآنی است که: "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم". رعد ۱۱، و تجربه بشری نیز همین را نشان می دهد.

**آیا جدایی مصدق و کاشانی و تفرقه درونی جبهه ملی خود از دلایل توقف جنبش نبود؟ (گفته آقای طالقانی در ۱۴ اسفند ۵۷ که ما هر وقت پیروز می‌شویم، از فردای آن روز همه پیروزی را متعلق و منحصر به خود می‌دانند و تفرقه‌ها آغاز می‌شود.)**

اختلافات درون جنبش ملی قطعاً در شکست آن موثر بود. اما این اختلافات خود معلول مسائل دیگری در درون جنبش بود. در سه فراز بزرگ تاریخ معاصر کشورمان یعنی مشروطه، جنبش ملی و انقلاب ۱۳۵۷، علاوه بر جنبه مبارزه با سلطه بیگانه، آزادی و دموکراسی نیز از محورهای عمده مطالبات بوده است. اما اگر دموکراسی یاد گرفتنیست، سه رکن اصلی این یاد گرفتن، عبارتند از "پذیرش تکثر در جامعه بشری"، "تساهل و تحمل" و سوم "سازگاری". در جامعه ای با سابقه استبداد چندهزار ساله، تغییر روحيات مردم و یاد گیری این ارکان با سرعت زیاد امکان پذیر نیست. درون همه ما ایرانی ها فرهنگ استبدادی رسوب کرده و ما همه محصول همین فرهنگ هستیم. بنابراین ما با مستبد می جنگیم نه با استبداد. یک مستبد را بر می داریم و مستبد دیگری را به جایش می نشانیم. بخش عمده ای از منازعات درون جنبش، چه در مشروطه، چه در جنبش ملی و نیز در انقلاب اسلامی ریشه در خصلت های استبدادی کنشگران سیاسی داشته و دارد. درک، هضم و عمل به ارکان سه گانه دموکراسی نیاز به تمرین و ممارست دارد و رشد سیاسی تنها با میزان عمل به این ارکان میسر است. ما ممکن است در تحلیل اختلافات درون جنبش ملی، جانب این یا آن شخصیت ملی یا مذهبی را بگیریم و یکطرف را محکوم کنیم، اما تا زمانی که ما خود، عناصر اصلی دموکراسی را نپذیریم و آگاهانه و متعمدانه آن ها را رعایت نکنیم، این محکوم کردن ها، دردی را دوا نمی کند. تکیه بر این نکته برای نسل کنونی معنا دار و مفید خواهد بود.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست دولت ملی، نهضت مقاومت ملی شکل گرفت. اگر اسناد این نهضت (نشریات، نوشته‌ها و تحلیل‌ها) را بخوانید و به تحولات سیاسی و اجتماعی آن دوره توجه کنید، ملاحظه خواهید کرد که حرکت ملی آرام آرام به یک حرکت دو بعدی، هم ملی و هم اسلامی تبدیل می‌شود. می‌رسیم به سال ۴۰. چرا نهضت آزادی درست شد؟ زیرا که جبهه ملی می‌خواست با همان الگوی جبهه ملی سال ۱۳۲۶ (آغاز جبهه ملی) شروع کند. یعنی می‌خواست تک بعدی یا به عبارتی ملی - سیاسی باشد، مانند ناسیونالیزم عربی جمال عبد الناصر. که در بعد سیاسی رشد کرد، ولی در بُعد اعتقادی، رشدی متناسب و هماهنگ با رشد سیاسی پیدا نکرد.

در حالی که وقتی می‌گوییم "ملی"، یعنی همه مردم. همه مردم هم با باورهایشان در هر حرکتی شرکت می‌کنند. بنابراین باید باورهایشان را، در سطح یک فرهنگ، در سیاست‌های این جبهه یا حزب منعکس ببینند، وگرنه ارتباط عمیق میان حزب با مردم برقرار نمی‌شود و مردم احساس تعلق نمی‌کنند. جبهه ملی در صورتی رشد طبیعی می‌نمود که بعد فرهنگ اسلامی هم پیدا می‌کرد. مرحوم طالقانی همان موقع به اعضای جبهه ملی می‌گفت که وقتی در تاسوعا و عاشورا در تمام ایران مراسمی برگزار می‌شود، شما هم به صفت ملی به این مراسم بپیوندید. نمی‌توان گفت من ملی هستم و از کنار چنین ایامی بی‌تفاوت بگذریم. بنابراین رویکرد اسلامی نهضت آزادی محصول تجربه گذشته و انعکاس یک ضرورت بود. البته با معیارهای امروزی و با تجربه ای که ملت ما پس از انقلاب از حکومت به اصطلاح دینی دارد، شاید این ویژگی نهضت آزادی ایران، در نظر برخی بار منفی داشته باشد، اما این یک واکنش است. واکنشی که ممکن است برای مدتی هم ادامه پیدا کند. ما در یک مرحله ای، خواه ناخواه به یک نقطه تعادل از همکنشی بهداشتی و بهینه میان دین و دولت می‌رسیم. در جامعه ای که ۹۷٪ مردم آن مسلمان هستند و با توجه به سرشت و ویژگی‌های اسلام، این امر اجتناب ناپذیر است. اگر قرار است در ایران هم دموکراسی پیروز و نهادینه شود، نمی‌توان انتظار داشت که دینداران از حضور و مشارکت در تعیین سرنوشت خود محروم بمانند. دموکراسی هنگامی نهادینه می‌شود که مناسبات حاکم، دربرگیرنده حداقل خواست‌های همه اقشار و گروه‌ها باشد، نه حداقل مطالبات یک قشر و گروه خاص. بر اثر همین تجربه تاریخی بعد از انقلاب ضرورت تبیین برخی از مقولات مربوط به رابطه دین و سیاست احساس شده است. در این راستا سه مقوله را باید از هم تفکیک کرد: "دین و سیاست"، "نهاد دین و نهاد دولت" و "دین و دولت". "دین و سیاست" در هیچ کشوری از هم قابل تفکیک نیستند. به این معنا که مردم با باورهای خود در سیاست حضور پیدا می‌کنند. اگر دین دار باشند باورهای دینی آنان در سیاست تاثیر گذار خواهد بود. اما "نهاد دین"، حتی در یک حکومت دینی، هیچ حق ویژه ای در "نهاد دولت" ندارد. نهادهای دینی هم می‌توانند نظیر سایر نهاد های مدنی در امور سیاسی حضور و دخالت داشته باشند. مورد سوم یعنی رابطه "دین و دولت" را قانون اساسی تعیین می‌کند. ساختار و محتوای قانون اساسی در هر کشوری متأثر از سه منبع است که عبارتند از فرهنگ جامعه، تاریخ تحولات آن جامعه و شرایط تدوین و تصویب قانون. پدران ما در مشروطیت با درایت اصل دوم متمم قانون اساسی را تصویب کردند. دولت موقت مهندس بازرگان نیز همان راه حل تاریخی را در پیش نویس اول قانون اساسی وارد کرده بود.

می‌رسیم به جنبش سوم در تاریخ معاصر یعنی انقلاب اسلامی. رهبران اصلی انقلاب چه اشخاص یا گروه‌هایی بودند و آیا بعد از پیروزی اولیه، این بار به همکاری ادامه دادند؟

انقلاب اسلامی از جایی شروع شد که با گذشته بکلی متفاوت بود. در انقلاب سال ۱۳۵۷ نیز سه گروه اصلی حضور فعال داشتند که عبارتند از روحانیان، روشنفکران دینی و سوم روشنفکران غیر دینی و حتی ضد دینی. همه این گروه‌ها بر سر سرنگونی استبداد سلطنتی همسو و هم‌گام شده بودند. اما این "همه با هم بودن"، یک توافق یا تفاهم بر سر آنچه نمی‌خواستند بود، نه آنچه می‌خواستند. در هر سه گروه، طیفی از جریان‌های فکری و سیاسی قابل شناسایی است. از میان این سه گروه، روحانیان، بدلائل متعدد، از جمله ساختار و مناسبات اجتماعی و تاثیر و نفوذ آنان در میان توده‌های مردم، از قدرت برتری نسبت به سایر گروه‌ها برخوردار بودند. اما متأسفانه در این انقلاب نیز مانند گذشته، رسوبات فرهنگ استبدادی به سرعت شعار "همه با هم" را به "همه با من" و "یا با منی یا بر منی"، تبدیل کرد. اگر چه میزان مشارکت مردم و همکاری‌های جمعی در مقایسه با دوره‌های گذشته خیلی بیشتر بود، اما باز همان موانع زیرساختاری بر روند تحولات بعد از انقلاب اثر گذاشت. نه روشنفکران با هم همکاری کردند و نه میان روشنفکران و روحانیان یک همکاری دراز مدت بر اساس تفاهم و سازگاری شکل گرفت. آن همکاری اولیه میان روحانیان و جریانی از روشنفکران دینی نیز موقت بود و به سرعت به تقابل و حذف منجر گردید.

### نقش مذهب در جنبش سوم تاریخ معاصر یا همان انقلاب اسلامی چیست؟

در انقلاب اسلامی، مذهب یا بهتر است بگویم احساس مذهبی، نقش اساسی داشت. در شورشی تنباکو و در انقلاب مشروطه هم مذهب نقش داشته است. البته در جنبش ملی شدن نفت این نقش کم رنگتر بوده است. نقش مذهب به رابطه روحانیان با مردم مربوط است. روحانیت ایران، حتی در دوران قبل از اسلام هم یک رابطه عمیقی با توده‌های مردم داشته و در آن زمان یکی از دو رکن اساسی قدرت یعنی پادشاه و روحانی را تشکیل داده بود. از سال ۱۳۲۰ به بعد و در پی انقلاب سفید شاه، میان روحانیت ایران و شاه درگیری گسترده‌ای بوجود آمد. شاه نتوانست یا نخواست که مشکل خود را با روحانیت حل کند و با حملات شدید به آنها، روحانیت ایران به جنبش ضد استبدادی، که تا آن زمان بطور عمده یک جنبش روشنفکری بود، پیوست. شاه نتوانسته بود تمام نهاد‌های مدنی روشنفکران را در هم بکوبد. اما نتوانست نهاد مسجد را از بین ببرد یا آن را مهار کند. هزاران مسجد در سرتاسر ایران وجود دارد و در هر مسجدی یک روحانی فعال است. در نتیجه با پیوستن روحانیان به جنبش ضد استبدادی، این جنبش گستردگی بی‌سابقه‌ای پیدا کرد و در نهایت رهبری انقلاب اسلامی را یک مرجع دینی به دست گرفت. همین رهبری موجب شد که میلیون‌ها زن ایرانی، به عنوان یک تکلیف شرعی و لیبیک گفتن به فراخوان یک رهبر مذهبی، جایگاه سنتی خود را، که خانه بود، ترک کرده و به خیابان‌ها بیایند و همراه مردانشان سیاسی شوند. سیاسی شدن زنان در بسیاری از روابط اجتماعی ایران اثرات کوتاه و دراز مدت بر جای گذاشته است. زنان جوانی که در انقلاب شرکت داشتند مادران نسل جدید و جوان امروز ما هستند و دیدگاه‌های سیاسی خود را به این نسل منتقل کرده‌اند. امروز بیش از ۶۰٪ دانشجویان دانشگاه‌های ایران را دختران تشکیل می‌دهند. زنان امروز ایران در بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، هنری و صنعتی بطور فعال حضور دارند و این حضور، پیامد مشارکت آنان در انقلاب است. به عبارت دیگر باید بگویم که انقلاب ایران معادله تقابل میان سنت و مدرنیته را به نفع مدرنیته تغییر داده است.

دستاوردها و اهداف انقلاب چه بوده و چه مقدار از این اهداف محقق شده‌اند؟

من معتقدم که انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نهایتاً هنوز پیروز نشده است، زیرا که آرمان ها و خواسته های مردمی تحقق نیافته اند، ولی در وضعیتی هستیم که به هیچ وجه قابل مقایسه با دوران مشروطه نیست.

برای سنجش و ارزیابی دستاوردهای یک جنبش، سه معیار می توانیم بکار ببریم: معیار اول اینست که کجا بودیم و الان کجا هستیم. الان ما هنوز به آرمان مشروطه پدرانمان نرسیده ایم، ولی در شرایط دوران ناصرالدین شاه، که عصر بی خبری بود، دیگر نیستیم. مناسبات سیاسی و فرهنگی اصلاً قابل مقایسه با آن دوره نیست. معیار اول به ما می گوید که، هرچند که به کندی حرکت کرده ایم، اما درجا هم نزنیم. یک مثال می زنم. در آن زمان میرزا حسن رشديه می خواست مدارس جدید درست کند. چندین بار خواستند وی را بکشند زیرا که مدارس جدید و اصولاً تاریخ، جغرافیا، هندسه و مثلثات و فیزیک و شیمی را ضد دین می دانستند، اما حالا دیگر این نیست. زمان این را حل کرده است. معیار دوم برای ارزیابی انقلاب این است که بینیم چه می خواستیم و چه بدست آورده ایم. درست است که جامعه ما خیلی عوض شده، ولی ما چه می خواستیم در انقلاب؟ آیا آن چیزی که ملت ما در انقلاب می خواست، بدست آورده است؟ برای پاسخ گویی به این امر، باید اسناد قبل از انقلاب، شعارهای مردم، تحلیل های فعالان سیاسی و حتی بیانیه های روحانیون در قبل از انقلاب و گفته های امام در پاریس بررسی شود و میزان تحقق هر خواسته با وضعیت کنونی سنجیده شود. معیار سوم مقایسه با ملت های مشابه است. ما نه در خلأ زندگی می کنیم و نه گل سرسبد خلقت هستیم. کشورهایی مانند ترکیه، هند و مالزی کجا بوده اند و الان کجا هستند؟ که پاسخ به این سوالات فرصت بیشتری می خواهد.

به نظر شما بطور خیلی خلاصه، ما بعد از انقلاب در کدام زمینه ها به جلو گام برداشته ایم و در کدام زمینه ها نیز متوقف مانده ایم.

برای ارزیابی باید دو پرونده را از هم جدا کرد: پرونده انقلاب و پرونده جمهوری اسلامی. انقلاب تأثیرات مثبت خود را داشته است. اما در زمینه آرمان های اصلی انقلاب، نظیر آزادی های اساسی ملت، حتی با معیار همین قانون اساسی متوقف مانده ایم.

## قسمت دوم

(در قسمت قبلی مصاحبه، به سه جنبش مشروطیت، ملی شدن نفت و انقلاب سال ۵۷ پرداخته شد. در این قسمت به جنبش اصلاح طلبی پس از انقلاب پرداخته شده است.)

### پس از انقلاب، جنبش اصلاح طلبی چگونه، از کجا و چرا آغاز شد؟ آیا این جنبش در راستای جنبش های گذشته است؟

جنبش اصلاح طلبی یک واقعیت اجتناب ناپذیر است. معنا و مفهوم جنبش اصلاح طلبی این است که پس از پیروزی انقلاب، انحرافات از آرمان ها و اهداف انقلاب بوجود آمده است، که می بایستی ترمیم و اصلاح شوند. اگر به سالهای ابتدایی پس از پیروزی انقلاب توجه کنیم، از آن زمان دو برخورد استراتژیک با این اشتباهات و خطاها مطرح گردید:

الف) برخورد براندازی که ناشی از نگاه مطلق بینی یا مطلق گرایی بود. عده ای که خواهان همه یا هیچ بودند، بر اساس یک داوری نادرست، به این نتیجه رسیدند که کل نظام را باید براندازی کرد و اعلان جنگ مسلحانه دادند. در هیچ کشوری به یک گروهی که به دولت اعلان جنگ مسلحانه می کند، دسته گل نمی دهند. بدین ترتیب یک فضای نظامی امنیتی خشن بر کل نظام جمهوری ما تحمیل و درگیری نظامی و خشونت شروع شد.

به نظر ما براندازی، یک تحلیل و راهبرد نادرست بود که نه تنها میسر نبود بلکه مفید و مطلوب هم نبود. علاوه بر آن، بر اندازی بدون بکار بردن زور، امکان پذیر نبود و به فرض اینکه براندازی می توانست پیروز شود، مجبور بود قدرت به دست آمده را با زور نگه دارد و این یک نقض غرض آشکار بود و ما رادوباره در حلقه منحوسه زور و خشونت گرفتار می ساخت.

ب) راه دوم، استراتژی مبارزه مسالمت آمیز قانونی گام به گام بود که نهضت آزادی ایران از سال ۱۳۶۰ به بعد آن را مطرح کرد. این استراتژی اولاً واقع بینانه به جهت منطبق تغییر و تحول بود، ثانیاً معطوف به ساختار قدرت در ایران پس از پیروزی انقلاب بود.

حال این سوال پیش می آید که مگر ساختار قدرت در ایران چه ویژگی داشت که می گوئیم مبارزه مسالمت آمیز با توجه به ساختار قدرت در ایران مناسب بود؟

### سه شرط لازم برای پیشرفت دموکراسی

در جلسه پیش کنگره نهضت آزادی ایران در سال ۶۳ من به عنوان عضو شورای مرکزی و رئیس دفتر سیاسی، تحلیلی ارائه دادم، که چرا ما با براندازی مخالفیم و راهبرد تغییرات تدریجی و مسالمت آمیز و یا اصلاحات را بر گزیده ایم. در آن تحلیل اشاره کردم که ملت ما نزدیک به ۱۰۰ سال است که برای دموکراسی مبارزه می کند. اما آیا تحقق دموکراسی تابع نیت مردم مدارانه رهبران و کنشگران

سیاسی است، یا بر خاسته از درون شرایط ویژه سیاسی و فرهنگی است؟ در چه شرایطی و چگونه دموکراسی پدیدار و نهادینه می شود؟

در آن تحلیل نشان دادم که تجربه تاریخی در سایر کشورها، حاکی از آن است که دموکراسی تنها در جوامعی بوجود آمده و استقرار یافته که ساختار قدرت در آن جامعه سه مشخصه را پیدا کرده باشد: (۱) یک قدرت فوق العاده قوی یا یک قدرقدرت وجود نداشته باشد یا به عبارت دیگر باید تکثر قدرت وجود داشته باشد.

(۲) آرایش نیروهای سیاسی متکثر بگونه ای شکل گرفته باشد که هیچ یک از این نیروها نتواند (حتی اگر خواست) سایر نیروها را از میان بر دارد و به یک قدر قدرت تبدیل شود.

(۳) آرایش نیروها بگونه ای باشد، که حیات هر یک از نیروها، منوط و مشروط به حیات نیروهای دیگر باشد، که اگر چنین نباشد، نیروها در تقابل با یکدیگر، هم خودشان و هم جامعه را از بین می برند.

اینها سه شرط لازم برای پیدایش دموکراسی در یک جامعه است. در اروپا وقتی دموکراسی شروع به شکوفایی کرد، که در میان قدرت پادشاهان و قدرت کلیسا و فئودالها و زمینداران و دهقانان بدون زمین، بورک ها یعنی گروه جدید پیشه وران و به عبارتی بورژوازی رشد کرد. به طوری که نه این نیروها توانستند کلیسا را بطور کامل از بین ببرند، نه کلیسا آنها را از بین برد.

در امریکا نیز تضادها و تعارضات درونی حتی به جنگ داخلی کشیده شد، اما نه جنوبی ها توانستند بطور کامل شمالی ها را از بین ببرند، نه شمالی ها جنوبی ها را. بنابراین به جایی رسیدند که باید با هم بسازند. از درون این تجربه تاریخی دموکراسی شروع به شکل گیری کرد.

در جلسه سال ۶۳ نهضت آزادی، ساختار و مناسبات سیاسی دو کشور هندوستان و پاکستان را در همسایگی خودمان مثال زدم. هر دو به جهت سوابق تاریخی و جغرافیایی، یکسان هستند، چه شد که در هندوستان دموکراسی پیروز شد و امروز به عنوان یکی از بزرگترین دموکراسی های جهان شناخته شده، ولی در پاکستان، نظامیان تا بحال کودتا کرده اند و باز هم خواهند کرد و هنوز که می بینیم، پاکستان سرانجامی پیدا نکرده است؟ بعضی می گویند بخاطر اینکه دولت هند لائیک است ولی پاکستان جمهوری اسلامی است، در حالی که به نظر من به این مساله مربوط نیست. به نظر من در هندوستان تکثر قوا وجود داشت. حزب کنگره ملی بود، هندوها بودند، نجسها بودند، فرقه ها، زبان ها و مذاهب گوناگون وجود داشت و دارد. در آن زمان حزب کنگره اقتدار داشت، ولی جنبش برای آزادی هند بدون همکاری مسلم لیگ نمی توانست موفق شود. یعنی همه نیروها مجبور بودند با هم کار کنند. در انتخابات اخیر، هندوهای افراطی که قدرت را در دست داشتند، نتوانستند حزب کنگره را از بین ببرند. حزب کنگره مجدداً پیروز شد، اما نمی تواند هندوها را از بین ببرد. یعنی یک تکثری بوجود آمده و آن سه قانده که گفتم، در آنجا حاکم است.

در پاکستان از همان ابتدای تاسیس یک حزب واحد قدرت را در دست گرفت، ترکیب جمعیتی و ساختار قدرت تک صدا (monologues) شد. حزب مسلم لیگ که محمد علی جناح رهبرش بود و همه اعم از نظامی و غیر نظامی عضو این حزب بودند، بر مسند قدرت نشست. این ساختار قدرت از همان ابتدا تک محور و یا قدرت برتر بود و اجازه نمی داد و نداد افکار و اندیشه های متفاوت سیاسی و فرهنگی حضور داشته باشند و رشد کنند.

آیا پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران چنین ساختار و مناسبات سیاسی متکثری بوجود آمده که به پیروزی دموکراسی امیدوار باشیم؟ پاسخ ما در سال ۶۲ مثبت بود. ما اعتقاد داشتیم که پس از پیروزی انقلاب، ساختار قدرت در کشور دچار یک تغییر و تحول تاریخی شده است.



برای مثال، ارتش در زمان شاه یک قدرت تعیین کننده و بلا منازع بود. شاه، امریکا یا انگلیس اهدافشان را از طریق قدرت ارتش پیش می بردند. خودشان که نیرو و قدرتی نداشتند. ارتش در زمان شاه نه تنها یک قدرت نظامی، که یک ابزار سیاسی بود و قدرت فائقه یا ابر قدرت محسوب می شد و هیچ قدرتی در برابر آن نمی توانست عرض اندام کند.

بعد از پیروزی انقلاب ارتش ماند، ولی چون آن ساختار درونی ارتش (اطاعت کورکورانه) بهم خورد، دیگر قدرت فائقه نبود. در زمان شاه، یک فرمانده ارتش می توانست به نیرو های تحت فرماندهی خود دستور دهد که بروند و تهران را بگیرند، اما پس از انقلاب دیگر چنین چیزی، در داخل ارتش امکان پذیر نبود. فرمانده می توانست بگوید، برای دفاع از کشور به مرزها برویم، اما نمی توانست بگوید برویم تهران را بگیریم که جمهوری در خطر است. سپاه هم بود و هست. ولی سپاه هم این انسجام را نداشت و ندارد.

پس از انقلاب، غیر از ارتش، در میان روشنفکران و هم در میان سنت گرایان، نیروهای متعددی وجود داشت و این نیروها با هم در تقابل و چالش بودند، اگر چه در جاهایی با هم کار می کردند ولی هیچ وقت هیچ کدام نتوانستند تبدیل به یک نیروی برتر شوند. آقای خمینی اگر چه تعادل نیروها را حفظ می کرد و نمی گذاشت موازنه قدرت بهم بخورد، اما با موضع گیری های خود مانع می شد هر یک از این نیرو ها به تناسبت قدرت خود در جایگاه طبیعی خودشان قرار گیرند. بعد از فوت آقای خمینی آرام آرام هر یک از نیروها در جایگاه خودشان قرار گرفتند و تعامل بین گروه ها، منوط به امکانات، وضعیت و توانمندی هر یک از این نیروها شد.

### سوال: آیا در این سالهای اخیر نیز آن سه شرط برقرار است؟

دکتر یزدی: از دیدگاه من در حال حاضر، آن سه شرط لازم و نه کافی، برای تحقق دموکراسی در ایران بارزتر از سال های اول انقلاب است. الان رهبری و سپاه هستند، آقای هاشمی هم هست و یکی از قطبهاست. جریانات راست و محافظه کار هم هستند و طیفی از اصلاح طلبان نیز حضور دارند. همه این ها نشانه تکرر در ساختار قدرت است. اما مناسبات به گونه ای شکل گرفته که هیچ کدام اگر هم بخواهند، حذف دیگری را به صلاح نمی دانند. عامل باز دارنده، وابستگی حیات هر کدام به وجود و حیات دیگری است. می دانند در صورت حذف دیگری، خودشان هم ضرر می کنند. همینطور در مورد اصلاح طلبان و حتی نهضت آزادی. علاوه بر این، حضور و فعالیت سیاسی هر یک از نیروها به نفع بقیه هم هست. اگر خبرنگاری در اینجا با من صحبت می کند، نشانه آن است که من به عنوان دبیرکل نهضت آزادی ایران که دولت قبولش ندارد و با تمام نیرو فعالیت آن را محدود کرده است، وقتی مصاحبه می کنم، حکومت می تواند آن را نشانه آزادی در ایران معرفی کند. ممکن است، کسی خرده بگیرد که این سوء استفاده حاکمیت از شرایط است، اما این نگاه درستی نیست. در دموکراسی نیت کنش گران مورد کنکاش و سنوآل قرار نمی گیرد.

نشانه های دیگری نیز از تقابل نیروها وجود دارد که در همین انتخابات خود را نشان داد. الان جریانی صاحب دولت شده که خیلی هم قدرتمند است، سپاه و بسیج را هم به عنوان حامی خود دارد، ولی علیرغم تلاشی که کرده و می کند، نمی تواند اصلاح طلبان را از صحنه خارج کند. عامل محدود کننده این است که حذف اصلاح طلبان منجر به سقوط و حذف همه آن ها می گردد. ویژگی بحران کنونی در همین است. بسیاری از نیرو های درون حاکمیت این خطر را احساس کرده اند و می کوشند از ادامه این روند مخرب جلوگیری کنند. متأسفانه نهاد های تصمیم ساز و کنشگر در بر خورد با موانع پیش رو،

به جای قبول واقعیت های سیاسی موجود، متوسل به شیوه های غیراخلاقی شده اند. اما این روش عملاً به ضرر خودشان تمام شده است و امروز بیش از هر زمان فریاد اعتراض از اعمال آنان بلند است. چنین شیوه هایی در جاهای دیگری، مثل شوروی سابق نتیجه نداده و در ایران هم موثر نیست. تنوع و تکثر نیروها در ایران و بررسی دقیق رویدادها نشان می دهد که شرایط ایران اجازه ادامه چنین روشی را نمی دهد. فکر کردن در باره برخی از کارها یا به عبارتی تصور ذهنی انجام آنها آسان تر از انجام آن ها است. وقتی کاری انجام می شود، نظیر نمایشات کنونی دادگاه ها، و در معرض دید و فضاوت مردم قرار می گیرد، تازه به ابعاد زشتی آن پی برده می شود. بطور مثال به دادگاه فعالان سیاسی نگاه کنید. کسی بدتر از این نمی توانست به جریان افراطی حاکم لطمه بزند. تاثیر منفی این دادگاه ها از هزاران مقاله و کتاب بیشتر است. دستاورد جریان حاکم از این دادگاه ها چیست؟ به نظر من دیر یا زود این نمایش را متوقف خواهند کرد.

این کشمکش ها و تعامل ها آرام آرام ما را به جایی می برد که همه یاد می گیرند و می فهمند که تنها راه بقا برای هر نیرویی تحمل حضور نیروهای دیگر است. قاعده و قانون متروک شده "همه یا هیچ" به کلی مردود است. هیچ راهی نیست جز این که همه بپذیرند که سایرین هم حق حیات دارند و این چیزی است که دارد اتفاق می افتد. به محض این که این روند شروع شود، صفحه جدیدی باز خواهد شد. بنابراین اگر دموکراسی یادگرفتنی است، بخشی از این فرایند یادگیری در حال طی شدن است. آن سه شرط لازم برای استقرار دموکراسی در بطن جامعه ما بوجود آمده است. شرط کافی اینست که ما چه کنیم. رفتارهای ما در این دوره تعیین کننده است. اتخاذ سیاست های افراطی که بخواهد این سازماندهی یا آرایش نیروها را برهم زند، به ضرر جنبش دموکراسی خواهی است. ما باید با حضور خودمان در صحنه نه با غیبت خودمان، دائماً روی این مسیر اثرگذار باشیم تا به یک نقطه چرخش کیفی اساسی برسیم. با ادامه وضع کنونی یک زایمان جدید صورت می گیرد و آن زمانی است که همه به این نتیجه برسند که برای همدیگر حق حیات قائل شوند و فرصتها نیز بطور مساوی برای همه وجود داشته باشد. هم حزب مولفله اسلامی حق حیات دارد، هم حزب اسلامی کار، هم جنبه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و هم نهضت آزادی ایران باید حق حیات داشته باشد. آیا ما به این سمت و سو می رویم؟ به نظر من بله، حرکت زیگزاگی و همراه با نوسان است، ولی در مجموع به این سمت می رویم و برای ادامه این حرکت، حضور در انتخابات ضروری بود. انتخابات برای ما یک رویداد است، در حالی که اصلاحات یک فرایند است و ما از طریق رویداد انتخابات می توانیم بر فرایند دموکراسی اثر بگذاریم و گذاشته ایم.

## دستاوردهای دوران اصلاحات

**سوال:** به جنبش چهارم یعنی دوران ۸ ساله اصلاحات پردازیم. بسیاری از افراد معتقدند که در زمان اصلاحات دستاورد مثبت قابل ملاحظه ای نداشتیم و روی کار آمدن دولت نهم پس از آن دوره نیز موبد این مطلب است. نظر شما چیست؟

دکتر یزدی: من این را قبول ندارم. اولاً این یک نگاه مطلق گرا به مسائل است. خیلی مطلق بینی است که ما بگوییم هیچ چیز اتفاق نیفتاد. من فقط به چند مثال اشاره می کنم: ابتدا مثالی در رابطه با خودمان می زنم. نزدیک به هشتاد نفر از سران و اعضای نهضت آزادی ایران را در سال ۸۰ بازداشت کردند. اتهام دادگاه انقلاب این بود که نهضت، غیرقانونی است و قصد براندازی دارد و اتهام من اداره یک حزب بر انداز بود.

وقتی در جواب نوشتم که وزیر اطلاعات اعلام کرده که نهضت آزادی ایران را برانداز نمی داند، باز جو، که رئیس دادگاه هم هست اظهار داشت که وزارت اطلاعات را قبول ندارد. به بازجوی خود گفتم که اتهام "غیرقانونی بودن" نهضت آزادی بی ربط است، چرا که وزیر کشور نیز می گوید که نهضت آزادی غیر رسمی است ولی غیر قانونی نیست. به من گفت که وزیر کشور را قبول ندارد. من هم گفتم: "تو چنین حقی را نداری. اگر تو آن ها را قبول نداری، من هم هیچ کدامان را قبول ندارم." احکام سنگینی برای اعضای نهضت آزادی صادر کردند اما اجرای آن را به نفع خود ندیدند.

نکته دوم این که در دوران ۸ سال اصلاحات، چون شخص رئیس جمهور به یک سلسله از ارزش های مدنی اعتقاد داشت، گفتمان سیاسی نیز این گونه بود و این گفتمان را به نسل جدید منتقل کرد. حتی به احزاب هم منتقل شد. البته احزاب محافظه کار باید این دوره احمدی نژاد را تجربه کنند تا بفهمند که فایده ندارد. تأثیر گذاری حرف های آقای خاتمی یا نهضت آزادی و ... بستگی به این دارد که مخاطب در کجا نشسته است. اگر اصلاح طلبان در مسند قدرت بودند، این تجربه برای آنها مفید نبود، اما چون از قدرت پیاده شدند، باید این گفتمان را بپذیرند و پذیرفتند. اما وقتی موتلفه در مسند قدرت نشسته، معلوم است که نمی پذیرد. موتلفه هم باید این تجربه را پشت سر بگذارد. موتلفه از آقای احمدی نژاد حمایت کرد. نتیجه اش این شده است. شخصیت های شناخته شده محافظه کاران مانند ناطق نوری، توکللی، موتلفه و ... تجربه احمدی نژاد رویشان اثر گذاشته و دیدگاه هایشان را تغییر داده است. نه اینکه آنها هم اصلاح طلب شده اند، بلکه از دیدگاه های مطلق گرا فاصله گرفته اند. تغییرات در جریانات سنت گرایی که بر مسند قدرت نشسته خیلی کند است اما واقعی و عینی است. حتی در خود سپاه هم شاهد تغییراتی خواهیم بود. در برخی از تصمیم سازان سپاه هم نوعی پندارگرایی مشهود است. فکر می کنند چون قدرت نظامی هستند، پس می توانند. اما در هیچ کشوری سراغ نداریم که نظامیان توانسته باشند در سیاست و مدیریت دخالت کنند و این دخالت با موفقیت و به نفع جامعه باشد. تنها نمونه مثبت مدیریت نظامیان در کره جنوبی است، اما آنجا نظامیان کره ای نبودند بلکه خود امریکاییها بودند که می خواستند در مقابل کره شمالی و شوروی و چین نمایشی بدهند، در واقع نظامیان کره جنوبی مجری طرحهای توسعه امریکا در کره جنوبی بودند. ولی کارنامه نظامیان را در ترکیه و در پاکستان و جاهای دیگر نگاه کنید.

نکته سوم این که فصل تازه ای در تاریخ روزنامه نگاری ایران با روی کار آمدن آقای خاتمی آغاز شد. آیا ما در زمان قبل از آن، این روزنامه ها را داشتیم؟ قبل از آقای خاتمی اصلاً روزنامه ای نبود که حرف های ما را بنویسد. وقتی "جامعه" آمد، "طوس" آمد، "شرق" آمد، آرام آرام فضایی درست شد که ما حق حرف زدن پیدا کردیم. وقتی روزنامه طوس را بدلیل این که نامه دکتر سبحانی را چاپ کرد، تعطیل کردند، آقای شمس الواعظین به دادستان گفت که اگر قرار باشد روزنامه ای منتشر کند و اجازه نداشته باشد نامه مردمی مانند دکتر سبحانی را چاپ کند، ترجیح می دهد روزنامه چاپ نکند. ما قبلاً چنین چیزی نداشتیم. صداها به جایی نمی رسید. این دستاوردهای ناملموس و جزئی جزئی را نباید نادیده گرفت.

سخنرانی های آقای خاتمی، روزنامه های آن دوران و در کل، گفتمان اصلاحات در مردم اثر گذار بوده است. متأسفانه ما ایرانی ها خواهان همه یا هیچ هستیم. همه چیز را خیلی زیاد و با زور و فوری می خواهیم. در حالی که اساس آفرینش تدریجی است و خدا اصرار دارد بگوید ما خلقت شما را در شش مرحله انجام دادیم. بنابراین خلقت، تدریجی، گام به گام و مرحله به مرحله است. اما ما این نگاه را

نداریم. کسانی که دوره اصلاحات را بصورت سفید سفید یا سیاه سیاه می بینند، مبتلا به نگاه مطلق گرا و مطلق خواه هستند.

## جبهه فراگیر اصلاحات

حال به نکته مهمی می رسیم که توجه به آن برای پیشبرد دموکراسی در کشور ما بسیار حیاتی است و آن اینست که چرا اصلاح طلبان با این که دو قوه از سه قوه را در اختیار داشتند، شکست خوردند؟ ما معتقدیم که محافظه کاران و سنت گرایان، بعد از شکست خرداد ۷۶، (یعنی زمانی که فکر می کردند شخص دیگری رأی می آورد ولی جامعه همه را غافلگیر کرد)، وضعیت را ارزیابی و به جمع بندی های جدید رسیدند. جمع بندی آنها این بود که باید انتخابات را مدیریت کنند. از خرداد ۷۶ به بعد این جریان سیاست های جدیدی پی می گیرد. بیش از هر زمان، سپاه و بسیج در مورد انتخابات موضع گیری می کنند. از اولین چیزهایی که در مجلس هفتم تصویب شد، ۲۵۰ میلیون دلار از صندوق ذخیره ارزی به بسیج دادند.

ما در نهضت آزادی ایران شکست اصلاح طلبان را تحلیل و به این جمع بندی رسیدیم که جنبش اصلاح طلبی فاقد رهبری است. همچنین آرایش نیروهای سیاسی به گونه ایست که نه یک فرد و نه حتی یک حزب، نمی تواند رهبری جنبش را در دست گیرد، بلکه مجموعه نیروهای اصلاح طلب با هم باید بتوانند. بر اساس همین تحلیل بود که در نهمین انتخابات ریاست جمهوری، وقتی دکتر معین آمد، ما خواستار تشکیل جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر شدیم و امیدمان این بود که زیر این چتر همه نیروهای اصلاح طلب با هم جمع شوند و پتانسیل ۲۰ میلیون رأی به خاتمی را تبدیل به یک نیروی سیاسی اثر گذار در صحنه مبادلات قدرت کنند که متأسفانه نشد.

امروز هم این نیاز هم چنان وجود دارد. سیر تحولات در کشورمان به گونه ای و به سمت و سوئی است که همگرایی میان نیرو های سیاسی متعلق به جنبش اصلاح طلبی ضروری است. تحولات سیاسی در خلاء صورت نمی گیرند. مناسبات جهانی و بحران های منطقه ای به گونه ای شکل گرفته اند که اگر نیرو های درونی متعهد به منافع و مصالح ملی در فرایند تحولات تأثیر گذار نباشند، این خطر وجود دارد که نیرو های بیرونی نقش کلیدی اثر گذار پیدا کنند. جریان راست و محافظه کار هم علی الاصول باید از همگرایی نیرو های اصلاح طلب، به خاطر حفظ منافع ملی و کیان کشور، استقبال کند.

اما آیا اصلاح طلبان قادر خواهند بود یک سازماندهی فراگروهی، با شرکت همه گروه های اصلاح طلب و دموکراسی خواه بوجود آورند و آرایش جدیدی از گروه ها را در جامعه ایران تجربه کنند؟ به عبارت دیگر آیا با توجه به رویداد دوره انتخابات و پس از آن، انسجام سیاسی نیروها و تبدیل آن به یک نیروی منسجم و قابل بهره مندی در مبادلات قدرت امکان پذیر است؟ آیا نیروهای اصلاح طلب به سمت و سویی حرکت می کنند که به هم نزدیک شده و همگرایی پیدا کنند؟

به نظر می رسد برغم شرایط ظاهراً نا مطلوب، زمینه های ذهنی و عینی برای تحقق این نیاز فراهم شده است. بروز و ظهور موثر آن ممکن است کمی به طول انجامد اما کاملاً در دسترس می باشد. باید امیدوار بود.